

بازباران

یه روزی از راه می رسه

یه روزی از راه می رسه
 کسی که چشم به راهشیم
 کسی که یه عمره همه
 خسته تکیه گاهشیم
 غنچه‌ها وقتی اون میاد
 نفس نفس نمی‌زنند
 به هر کسی هر چی بده
 دستشو پس نمی‌زنند
 آدم‌ها می‌میرند ولی
 درخت‌ها زنده می‌مونند
 آدم‌هایی که عاشقند
 مثل پرنده می‌مونند
 پرنده آسمون می‌خواد
 زمین براش جهنمه
 چرا قبول نمی‌کنیم
 داریم تموم می‌شیم همه
 کجایی مرد بارونی، لب ترک ترک شدن
 هیچ کسی به فکر هیشکی نیست
 ادما آدمک شدن
 کجایی مرد بارونی بیا که تشنگی بسه
 وقتی تو نیستی دستامون
 به دست هم نمی‌رسه
 خیلی کسا نمی‌دونن
 چی بکارن تو باغچشون
 آینه و شمعدون نباشه
 خالی می‌مونه طاقچشون
 یه روزی از راه می‌رسه
 کسی که چشم به راهشیم
 کسی که یه عمر همه
 خسته تکیه گاهشیم

کتیبه

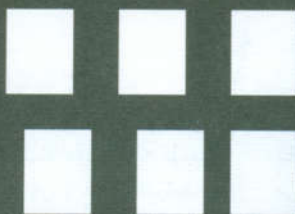
خردمند
روی به کسب خیر باقی آرد

و عادت زمانه همین است که طراوت جوانی
 به ذبول (بزمردگی) پیری بدل می‌کند و دل
 (خواری) درویشی را بر عزت توانگری استیلی
 (برتری) می‌دهد.

خویشتن را در لباس عروسان به جهان
 می‌نماید و زینت و زیور مئوه (خوش ظاهر)
 بر دل و جان هر یک عرض می‌دهد (ارائه
 می‌کند). آرایش ظاهر را مدد غرور (فریب)
 بی‌خردان گردانیده است و نمایش بی‌اصل را
 مایه شره (حرص بسیار) و فریب خریصان
 کرده، تا همگان در دام افت او می‌افتند و اسیر
 مراد و هوای او می‌شوند؛ از خبیث (پستی)
 باطن و مکر خلقتش غافل و از دنائت (پستی)
 طبع و سستی عهدش بی‌خبر.

و خردمند بدین معانی التفات ننماید (توجه
 نکند) و دل در طلب جاه فانی نبندد و روی به
 کسب خیر باقی آرد، زیرا که جاه و عمر دنیا
 ناپایدار است و اگر از مال چیزی به دست آید،
 هم بر لب گور باید گذاشت تا سگان (میراث
 خواران) دندان تیز کرده در وی افتند، که
 میراث حلال است!

کلیله و دمنه، باب بوزینه و باخه



بت سنگی

چه آسان تنها چشم به دیگری دوخته و غافل بودم از خود، چه آسان به جست و جوی آنچه پیش روی تصمیم و اراده ام ایستاده بود، تنها در میان هرچه و هر که جز خود می گشتم. اگر نمی فهمیدم؛ تقصیر دیگری بود؛ اگر نمی شنیدم، تقصیر دیگری بود؛ اگر نمی دیدم، نمی رفتم، نمی آمدم، چه راحت بند خود کرده بود مرا نه دیگری، که تنها سایه این لفظ؛ دیگری، دیگری، دیگری، حال که روزها و هفته ها فکر کرده بودم می دیدم نه هر که و نه هر چه، که تنها خود در میانه راه ایستاده بودم. ایستاده در برابر تصمیم، نشسته به انتظار خودم، چقدر انتظارم را کشیده بود و من چه آسان دور شده بودم از آن. چقدر نشسته بودم تا آسمان و زمین و ماه و خورشید سازشان را با آهنگ من کوک کنند. چقدر بهانه آورده بودم و چقدر گفته بود استاد:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش ها گر کند خار مغیلان غم مخور انگار شوق کعبه در هزارتوی دلم گم شده بود و از یاد برده بودم آن همه که شنیده بودم از او. آری، همیشه خواسته بودم اما تنها خواستن کافی نبود، باید با سول سولم می طلبیدم و می رفتم. باید می گذاشتم خارهای مغیلان دنیا هر چه می خواهند سرزنش کنند تا در میان سراب های بی دربی بیابان، کعبه مقصودم رخ بنمایاند.

می دانی! گاه به این می اندیشم که این همه در برابر آنچه استاد گفته و می خواست از من و می گفت که خواهی رسید به آن چه ارزشی داشت؟ می دیدم من که چه آسان از بزرگترین ها می گذشت و من چه سخت درگیر کلام کوچک این و آن بودم. چقدر مدام به دنبال آنچه نباید، رفته و چه نایب ها و دقایق و ساعت ها که نگذاشته بودم برای آن!

چه تنگ بود نگاه خیره من به دنیای مجازی اطرافم و استاد چه خوب می شناخت حقیقت این مهمانسرای فرسوده پیر را! چرا نمی خواستم نزدیک شوم به این حقیقت؟ راستی! آیا همه زندگی من این بود؟



زمزمه های آسمانی

سیدعلی حسینی ایمنی

در محضر صحیفه

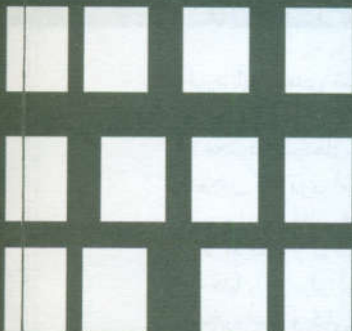
پروردگار من! حرص و آز، چنان در من طغیان کرده، که چشم بسته، به هرسوی روانم؛ بی آن که بدانم، زورق زندگی ام را به کدامین سوی می رانم. به تو پناه می برم در این سرگردانی، پس مرا سر به راه کن، چنان که خود می دانی!

ای خداوند بردبار! خشم و حسد، چنان در برم گرفته است که همه دوستانم را از دور و برم رانده و دیگر دوستی برایم نمانده، به تو پناه می برم از دوزخ تنهایی؛ مرا آن چنان کن که خود می خواهی!

ای خداوندی که بر بدی همه بندگان صبر می کنی! من در صبر، بسیار سستم و در برخورد با ناملایمات، همواره بر جایگاهی نادرستم؛ به تو پناه می برم از سستی شکیبایی ام؛ نگذار بیانجامد به رسوایی ام!

ای غنی! افسوس که در زندگی ام قناعت ندارم و همواره در حرص اندوخته های بسیارم؛ می دانم که بیمارم؛ ولی طبیعی جز تو ندارم. پناه می برم به تو از کمی قناعت؛ به قناعت پده عادت!

• یا الهام از دعای هشتم صحیفه: دعای حضرت امام سجاد (ع)
در پناه بردن به حق.



از قطره تادریا! اصغر عرفان

پرهیز از ستم

فرهنگ زندگی آموز اسلام، آیین هم دلی، هم سویی و فریادری است. آنان که ریشه در پارسایی دارند و از زلال اندیشه های اسلام زندگی می نوشند، نه از اهالی ستم هستند و نه از یاوران ستمگر، نه دلی را به رنج می آزارند و نه باور ظلمی را مدد می رسانند. جورورزی، زشت گویی و یاوه سرایی افت بزرگ اتحاد و انسجام، سیب ساز کینه و خصومت و سلاح انسان های فرومایه است.

ستیز و ستم، همیشه و همه جا حتی نسبت به دشمنان نیز نارواست، چراکه با کرامت انسان و اسلام سازگار نیست. این سخن در سیره درس آموز اهل بیت شواهد فراوان دارد. برای مثال امیر مومنان حضرت علی علیه السلام در هنگامه سخت رویارویی با لشکر معاویه وقتی شنید که اصحابش لشکر شام را دشمن می دهند، فرمود: «از دشمنانم دادستان ناخوشايندم. اگر شما کردار و احوالشان را بازگو می کردید، به سخن راست، نزدیک تر و عذریز تر بود. خوب بود به جای ناسزا می گفتید: خدایا خون ما و آن ها را حفظ کن و بین ما و آنان اصلاح فرما و آن ها را از گمراهی شان برگردان تا جاهلان، حق را بشناسند و کسانی که به ناحق سخن گفته اند، به حق برگردند.» امیر بیان در سخن دیگری آورده اند: «اسلام و متانت آن باید که شما را از ستمگری و یاوه گویی نسبت به یکدیگر باز دارد و یک سخن و متحد شوید.»